

وایو درس‌رزمین کیهانانه

«جلد ۱»

نوشته
سمانه پناهی

ویراستار:
صبّادباغ‌منش

سرشناسه: پناهی، سمانه، ۱۳۶۸ --- عنوان: وایو در سرزمین کیهانه
پدیدآور: سمانه پناهی --- ویراستار: صبا دباغ منش، ۱۳۷۰
تعداد صفحات: ۲۵۶ صفحه --- ناشر: تهران، نگار تابان، ۱۴۰۰
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۳۳-۰۶-۵ --- شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۷۸۳۳-۰۷-۲
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی ق ۱۴ --- رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۳۶
رده‌بندی دیویی: ۸۵۵۸۳۵۲ --- شابک شابشناسی ملی: ۸۵۵۸۳۵۲



تعداد صفحات.....	۲۵۶
بها..... تومان	۶۰۰۰۰
شمارگان.....	۵۰۰
سال چاپ.....	۱۴۰۰
ناشر.....	نگار تابان
صفحات.....	نگار دولت آبادی
طرح جلد.....	سمانه پناهی
نمونه خوان.....	نگار دولت آبادی
قطع.....	رقعی
نویت چاپ.....	نخست



ارتباط با ناشر



۰۹۳۶۶۹۵۸۹۵۳



N.taban.pub@gmail.com

www.Negartaban.ir خرید از سایت

فصل نخست



باد سردی از سوی جنگل بلوط به اتاق وزید. لرزش شانه‌هایش سبب شد چشم از کلکسیون چیزهای جالبش که روی تختش چیده بود، بردارد و به سوی پنجره برود. قدش به زور تا دستگیره‌ی پنجره می‌رسید. روی نوک انگشتانش ایستاد. پنجره را بست. خیلی وقت بود می‌خواست به پدرش بگوید که پنجره‌ی چوبی اتاقش نیاز به تعمیر دارد؛ ولی این مساوی بود با چند روز سروصدای آه، جکش و میخ در اتاقش؛ پس ترجیح داد سکوت کند.

به جنگل بلوط نگاه کرد. منظره‌ی مقابل اتاقش را در روز خیلی دوست داشت؛ ولی اکنون که هوا تاریک شده بود، خیلی دلش نمی‌خواست جلوی پنجره بماند. قفل پنجره را بست و پرده‌ی یاسی گل‌دار را کشید. این پرده را مادرش، مانوش، دوخته بود. دوباره روی تختش نشست. موهای فرفری مشکی بلندش را پشت گوش‌هایش برد. به سنگ‌های رنگارنگ و عجیبش نگاه کرد. به کتاب‌های کوچک و بزرگش، گل‌های خشک و کلی خرت‌وپرت‌های دیگر که به نظرش جالب می‌آمد. میان آن‌ها کتاب قصه‌ی قدیمی پدرش را بیشتر از همه دوست داشت. کتاب

با دستخط خود پدر بزرگش بود. عنوان کتاب با خط کج و کوله‌ای خودنمایی می‌کرد. «هفت گوهر»

وایو^۱ سرش را بلند کرد و به پنجره خیره شد. هنوز نسیم ملایمی پرده‌ها را تکان می‌داد. دستگیره و قفل پنجره خراب شده بود و کامل بسته نمی‌شد. فاصله‌ی بین دو لنگه‌ی پنجره سبب می‌شد باد آرام‌آرام به داخل بوزد. وایو همیشه به این موضوع فکر می‌کرد که چرا فقط پشت پنجره‌ی اتاق او این همه جریان باد کوبنده‌تر است. مرتب قفل پنجره‌ی اتاقش از شدت این باده‌ها و تکان‌ها خراب می‌شد. از نظر باراد این کاملاً معمولی بود؛ ولی مانوش همیشه سر این قضیه عصبی می‌شد و می‌خواست که وایو اتاقش را عوض کند. چند بار هم این کار را کردند؛ ولی دوباره همان طور شد. این بار که می‌خواست اتاق عوض کردن‌ها تمام بشود، گفت که کار خودش بوده و خودش قفل پنجره را خراب کرده است.

با یادآوری این حرفش، شانه بالا انداخت و کتاب قدیمی را دوباره باز کرد. دستش را روی دستخط پدر بزرگش کشید. دلش می‌خواست او را ببیند. باد شدید دوباره وزید و نگاه وایو به سمت پنجره برگشت. قفل کشویی پنجره باز نشده بود. خیالش راحت شد. کتاب را بست و کنار بقیه‌ی چیزها گذاشت.

بیشتر چیزهای کلکسیونش را پدر بزرگش از سفرهای عجیب و غریبش برایش فرستاده بود. بعضی‌ها را هم در حاشیه‌ی روستای گذر پیدا کرده بود. هر تکه چوب یا سنگ و یا قطعه‌های آهنی قدیمی که اطراف روستا پیدا می‌کرد و به نظرش می‌توانست با آن‌ها ماکت بسازد یا چیزی اختراع بکند، برمی‌داشت. روستای گذر در حاشیه‌ی جنگل بلوط و دامنه‌ی کوه

۱. ایزد باد در متون اوستایی، پدیدآورنده‌ی زندگی در ابر باران‌زا، مرگ و طوفان. یکی از رمزآمیزترین خدایان هندو ایرانی.

بود. دامنه را جنگل بلوط پوشانده بود. بلوط‌های هزارساله‌ای که معمولاً محل قصه‌های پراز اتفاق‌های شیرین و تلخِ دکتر علفی بود که بیشتر آن‌ها را وایو به وضوح شب‌ها در خواب می‌دید. دکتر علفی نامی بود که وایو برای دکتر جنگل نشین روستایشان گذاشته بود. چون او همیشه در جنگل و اطراف روستا در حال یافتن گیاهان دارویی عجیب و تلخی بود که وایو معمولاً به‌زور مادرش وادار به خوردن آن‌ها می‌شد.
